

همراهی شهره با داریوش است در روزگاری که هر دو از خطری که بیخ گوششان است خبردارند و باهم تصمیم می‌گیرند در این مسیر قدم بردارند.

جنبه‌های سیاسی

در جایی از فیلم هناس، شهره به داریوش اعتراض می‌کند که مگر تو نبودی که بعد از انتخابات - اشاره به انتخابات سال ۸۸ و اعتراضات پس از آن - از دست اینها عصبانی بودی و داریوش می‌گوید اونا به خاطر انتخابات بود. به عبارتی هناس تفاوت نگاه سیاسی رضایی‌نژاد با جریان سیاسی را از نظر دور نمی‌دارد و این مؤید همان روحیه «بچه مرز» بودن داریوش است. او از نظر سیاسی با برخی جریان‌های کشور مخالف است اما این تفاوت و انتقاد را دلیل سربازدن از نقش علمی و اجتماعی خود نمی‌داند.

پاسخ به پرسش تاریخی

دلیل شهادت داریوش رضایی‌نژاد هیچ‌گاه به روشنی بیان نشد. می‌شود از پروژه‌های دکتر شهرداری و دکتر علی محمدی و نقش آنها در فضای علمی کشور دلایل شهادت آنان را حدس زد اما این غبار و کم اطلاعی



به بن بست می‌خورد که از طریق فرهاد مدیرعامل شرکتی که باهمسرش مشکل دارد و رضایی‌نژاد مانع فعالیت آنها در پروژه سازمان انرژی اتمی شده با بازی وحید رهبانی، متوجه خطراتی که همسرش را تهدید می‌کند شده و تهدیدهای تلفنی و با اطلاع از هک شدن رایانه منزل و مواجهه با نگرانی‌های همسرش به عمق خطری که در کمین اوست پی می‌برد.

فرهاد او را متوجه ابعاد دیگری از دلایل به سرانجام نرسیدن سفرشان می‌کند؛ اینکه همسرش در همان لیستی قرار دارد که شهیدان شهرداری و علی محمدی در آن قرار داشتند و سفر بقیه دانشجویان هانوفر انجام شده است.

داستان اوایی که جانش را پاس داشت

داستانی موازی زندگی شهره و داریوش نیز در فیلم هناس جریان دارد؛ سهیل یکی از دوستان داریوش که به دلیل خطرات احتمالی فعالیت در سازمان انرژی اتمی، کار در شرکتی خصوصی با نامی مستعار را انتخاب می‌کند تا زندگی آرام خود را دنبال کند و همین مواجهه و مقایسه شهره را برای خروج همسرش از سازمان انرژی اتمی مصمم می‌کند؛ اما در اوج آشفتگی‌های شهره، همسر سهیل با بازی سولماز غنی- نکته‌ای به او می‌گوید که قطعه مهمی از پازل شهره را تکمیل می‌کند؛ وقتی سهیل استعفا داد دیگر برای من سهیل سابق نبود. نقطه اوج تضاد هناس، صحنه مواجهه داریوش رضایی‌نژاد با فرهاد است؛ کسی که رضایی‌نژاد را مقابل خواسته‌های خود می‌بیند. فرهاد داریوش را شهرستانی خطاب می‌کند و او پاسخ می‌دهد: من بچه ایلامم یاد گرفتم اگر کسی از مرز گذشت قلم پایش را بشکنم. شهره از پشت در شاهد گفت‌وگوی فرهاد و داریوش است و این پایان تردیدهای اوست. در صحنه بعد داریوش در کنار آتش، قصه کابوس همیشگی‌اش را برای شهره روایت می‌کند؛ حکایت آبدانان را وقتی که سایه سنگین جنگ، زندگی را از یاد برده بود و این شروع

”

با دیدن هناس این پرسش در ذهن متبادر می‌شود اینجا ایران است پیشرفت و دانشمندان هم سرنوشتی خونین دارند. اینجا ایران است درخت پیشرفت کشور با خون بهترین‌ها آبیاری می‌شود

